***انترناسیونال ۶۸۹***

**جایگاه واقعی کاسترو و انقلاب کوبا**

**گفتگو با علی جوادی و کاظم نیکخواه**

***انترناسیونال:*** *جمعه گذشته فیدل کاسترو در گذشت. نام کاسترو به انقلاب کوبا گره خورده است که در سال ۱۹۵۹ به پیروزی رسید و حکومت باتیستا را سرنگون کرد. بعد از گذشت ۵۷ سال درباره این انقلاب چگونه می توان قضاوت کرد؟*

**علی جوادی:** ٥٧ سال زمان بسیار طولانی برای قضاوت رویدادی است كه در دهه شصت بوقوع پیوسته است. كوبا و كلا جامعه بشری تحولات بسیار و خیره كننده ای را در این دوران از سر گذرانده اند. تاریخ هم گرد و غبار و خاكستر خود را بر این تحولات پاشیده است. اما آنچه تعیین كننده است بررسی ضرورت و حقانیت این رویداد تاریخی است. در یك كلام: مردم حق داشتند كه تلاش كنند تا حكومت مافیایی باتیستا را نخواهند و برای سرنگونی اش تلاش كنند. مردم كوبا حق داشتند بپا خیزند و بساط سركوب و دیكتاتوری و تحقیر و ستم و فقری كه بر آنها تحمیل شده بود، را سرنگون كنند. مردم كوبا و نیروهای رادیكال و سرنگونی طلب حق داشتند كه برای سرنگونی حكومت مافیایی باتیستا دست به اسلحه ببرند و با اتكاء به هر كسری از جامعه این حكومت مافیایی و استبدادی را بزیر بكشند. نفس اینكه اقلیت معدودی این حركت را هدایت و سازماندهی كردند، ذره ای از حقانیت آن نمی كاهد. پس از ٥٧ سال ما كماكان بر حقانیت آنچه كه "انقلاب كوبا" نامیده شده و ضرورت سرنگونی حكومت باتیستاها تاكید میكنیم. سرنگونی حكومت باتیستا گام اول و پیش شرط هر تغییر مثبتی در جامعه كوبا بود.

اما "انقلاب كوبا" را باید بمثابه رویدادی مهم در سیر تحولات جنبش ناسیونالیسم چپ و خلق گرایی و نه جنبش كمونیسم كارگری ارزیابی كرد. "انقلاب كوبا"، سمبل "جنبشهای استقلال طلبانه" دهه شصت و هفتاد است، جنبشهایی كه نظر به وجهه بالا و محبوبیت ماركسیسم، سوسیالیسم و ماركسیسم را بعنوان پوشش ایدئولوژیك مبارزه سیاسی خود اتخاذ كرده بودند. جنبشی كه تقابل با سلطه نفوذ غرب و آمریكا و حكومت تحت دایره نفوذ این بلوك مساله اصلی تحول سیاسی و مطالباتش است. نهایت تغییرات اقتصادی و سیاسی ناشی از این تحول تحمیل اصلاحاتی بر مناسبات حاكم و نه دگرگونی بنیادی در مناسبات سیاسی و اقتصادی حاكم در جامعه است. به این اعتبار "انقلاب كوبا" یك نقطه عطف مهم و تعیین كننده در جنبش ناسیونالیسم چپ در سطح جهان بود. دایره نفوذ این جنبش را وسیعا گسترش داد و این جنبش را به درجات زیادی در دوره ای به نیروی هژمونیك در "چپ" جوامع "تحت سلطه" تبدیل كرد. جنبشهای "چریكی" در كشورهای "تحت سلطه" و از جمله در ایران و یا سایر جوامع تحت نفوذ آمریكا به درجات زیادی تحت تاثیر این "انقلاب" قرار داشتند و تلاش در الگوبرداری و تكرار این "انقلاب" در دستور كارشان قرار داشت. این جنبشها در سالهای هشتاد و همزمان با پایان یافتن جنگ سرد عملا به پایان خود رسیدند. این جنبشها بسیار پیش از مرگ فیدل كاسترو به ته خط خود رسیدند و كلا در سوخت و ساز چپ جامعه كم اثر شدند و هرگونه رادیكالیسمشان نیز به پایان رسید.

***انترناسیونال:*** *سازمان ۲۶ ژوئیه و شخص کاسترو که رهبری انقلاب کوبا را در دست داشت، دارای گرایشات ناسیونالیستی قوی بودند. چه عاملی باعث روی آوری کاسترو و رهبری انقلاب کوبا به کمونیسم شد؟ برخی این گرایش را فشار آمریکا و ناگزیری حکومت کوبا به روی آوری به اردوگاه سوسیالیسم می دانند، نظر شما چیست؟*

**کاظم نیکخواه:** دوره ای که داریم ازش صحبت میکنیم یعنی اوایل دهه پنجاه میلادی در قرن بیست دوره ای بود که دولت آمریکا و سازمان سیا فعالانه مشغول سازمان دادن کودتا و توطئه و دسیسه و ترور در کشورهای مختلف بودند و در خیلی جاها دیکتاتوری های باب طبع خودرا سرکار آورده بودند. (یادآوری کنم که در همین سالها یعنی سال ١٩٥٣ بود که در ایران هم کودتای ٢٨ مرداد توسط سازمان سیا به اجرا گذاشته شد) بویژه در کشورهای آمریکای لاتین و کلا قاره آمریکا این توطئه گری و کودتا و حمایت از باندهای مافیائی و جنایتکار بسیار وسیع و رایج بود. در مقابل این سیاست استعماری و تجاوز کارانه جنبشهای وسیع ضد امپریالیستی و ضد آمریکائی به جریان افتاد. کاسترو و جنبشی که بعدا نام جنبش ٢٦ ژوئیه برخود نهاد خودرا بیش از هرچیز ضد امپریالیسم آمریکا و ضد دیکتاتوری تعریف میکرد و در این طیف قرار میگیرند.

یک واقعیت دیگر این دوره اینست که چپ و کمونیسم در این دوره یک جنبش بسیار محبوب و جهانی بود. یعنی همانقدر که در این دوره آمریکا و سازمان سیا مورد نفرت مردم دنیا ونیروهای انقلابی بودند، چپ و کمونیسم محبوب بود. بویژه با پیروزی انقلاب چین که تازه یعنی در سال ١٩٤٩ پیروز شده بود، چشم انداز پیروزی و گرفتن قدرت برای مردم و چپها بسیار روشن و امید بخش بنظر میرسید. یعنی کارگران و مردم دنیا این چشم انداز را محتمل میدیدند که بتوانند خودرا از شر سرمایه داران و دیکتاتورها و مفتخوران خلاص کنند و زمام جامعه را خود در دست گیرند. به این دلیل جنبش های عمومی چپ در اکثر نقاط جهان رو به رشد بودند. در این فضا بود که جنبش ٢٦ ژوئیه هم از ابتدا به چپ تمایل پیدا کرد. بویژه چه گوارا که او هم در سال ١٩٥٣ به جنبش ٢٦ ژوئیه پیوست از همان اوایل به کمونیسم و مارکسیسم گرایش پیدا کرده بود و حتی نوشته هایی هم در این زمینه داشت. از نظر سیاسی کاسترو و چه گوارا و جنبش ٢٦ ژوئیه هیچگاه خودرا در طیف ناسیونالیستها تعریف نمیکردند و با این جنبشها همراه نبودند. اما تحلیلا مثل همه چپهای دیگر گرایشات و تمایلات ناسیونالیستی در میان آنها قابل مشاهده بود و تا آخر هم این گرایش باقی ماند. به بیان دیگر نباید کاسترو و کاستریست ها را در صف ناسیونالیستها قرار داد. اقدامات و سیاستهایی که به نفع بهبود زندگی مردم در کوبا صورت گرفته از طب رایگان تا آموزش عمومی و رایگان و تامینات اجتماعی و اینها هیچ ربطی به ناسیونالیسم ندارد. اینها از اثرات و آموزه های سوسیالیستی و چپ نشات گرفته است. اما آن چیزهایی که بعنوان کمبودهای انقلاب کوبا از آن اسم برده میشود مثل فراتر نرفتن از سرمایه داری دولتی و مراوده و دوستی با دولتهای ارتجاعی و امثالهم را باید به حساب بقای گرایش ناسیونالیستی و مصلحت گرایی های دیپلماتیک در سیاست کاسترو و دولت کوبا گذاشت.

***انترناسیونال:*** *به فاصله کوتاهی پس از سرنگونی باتیستا و پیروزی انقلاب روند ایجاد تغییرات بزرگی در کوبا آغاز شد. تاثیرات انقلاب در جامعه کوبا و زندگی مردم این کشور چه بود؟ اگر بخواهیم با کشورهای آمریکای لاتین و یا حتی همسایه قدرتمند آن ایالات متحده داشته باشیم، وضعیت مردم کوبا در طول این ۵۷ سال چگونه بوده است؟*

**علی جوادی:** كوبا جامعه ثروتمندی نیست. دارای ذخایر زیر زمینی و منابع طبیعی فراوانی نیست. نیروی انسانی توانا و كارآمد تنها ثروت این جامعه است. اما علیرغم تمامی این فاكتورها مردم در كوبا از زندگی شاد تر و انسانی تری در مقایسه با سایر كشورهای مشابه در حوزه كارائیب و یا آمریكای لاتین برخوردار بودند. مساله مسكن، بهداشت و درمان عمومی، آموزش و پرورش و فقر به درجات قابل ملاحظه ای حل شدند. در زمینه بهداشت و درمان عمومی و همچنین آموزش و پرورش كوبا حتی برای بسیاری از جوامع پیشرفته سرمایه داری یك الگو است. جامعه كوبا جامعه شاد تری است. در این جامعه بی خانمانی و كودكان كار و خیابان و اعتیاد و فحشا بیداد نمیكند. بعلاوه شكاف طبقاتی در مقایسه با سایر جوامع بطور قابل ملاحظه ای كمتر است.

نمیتوان به زندگی مردم در كوبا پرداخت بدون اینكه به تحریمهای ضد انسانی چند دهه ای آمریكا اشاره نكرد. این تحریمها مشخصا پس از پایان جنگ سرد نقش كلیدی و تعیین كننده ای در پاشیدن فقر و فلاكت به زندگی مردم داشتند. گلوی جامعه ای كوچك را با تمام قوا، بزرگترین نیروی میلیتاریست جهان، مركز ضدیت با كمونیسم، در چنگال خود گرفت و مهر ضد انسانی سیاستهای اقتصادی و سیاسی خود را بر شرایط زندگی و سوخت و ساز مردم كوبیدند. مردم را به فقر و فلاكت كشاندند تا حكومت موجود در كوبا را تسلیم اهداف سیاسی خود كنند. بزرگترین توطئه ها و تبلیغات شنیع را علیه این حكومت سازمان دادند و به اجرا در آوردند. محاصره و تحریم اقتصادی كوبا یك عامل تعیین كننده در تاریخ زندگی مردم كوبا بوده است.

اما فاكتور پایه ای تری در سطح جهان الگوی توسعه اقتصادی در این كشورها را اساسا به بن بست كشاند. توسعه عظیم مناسبات سرمایه داری و رشد و گسترش تكنولوژی عملا به انقلاب عظیمی در در ظرفیت تولیدی جامعه منجر شد. در حالیكه مدل اقتصادی غالب در كوبا و كلا كل سرمایه داری دولتی در بلوك شرق از این تحول در مناسبات اقتصادی عقب افتادند. بطور كلی در دهه هشتاد جهان شاهد عقب نشینی و بی اعتباری اقتصادی و سیاسی مدلهای مبتنی بر دخالت گسترده دولت در حوزه اقتصاد و بازار سرمایه داری بود.

فراز و نشیب های جامعه كوبا به درجه زیادی تابع تحولات خیره كننده در سطح جهان بوده است. اما علیرغم این تحولات جامعه كوبا از شكاف طبقاتی كمتری برخوردار است. تلاش شده است كه محرومیتها به طور ناعادلانه ای در كوبا تقسیم نشود. همین مساله تحسین بسیاری را در سطح جهان برانگیخته است.

***انترناسیونال:***  *در طول این ۵۷ سال کوبا تحت فشار شدید آمریکا، تحریم شدید اقتصادی و تهدید های مداوم نظامی و امنیتی این کشور و متحدین آن بود. بعد از سقوط شوروی و قطع حمایت های آن کشور از کوبا بسیاری این تصور را داشتند که حکومت کوبا هم همچون بسیاری از دولت های اقماری شوروی سقوط خواهد کرد. اما چنین نشد. چه عاملی موجب باقی ماندن حکومت کوبا شد؟*

**کاظم نیکخواه:** سقوط بلوک شرق در یک کلام بخاطر تهی شدن از محتوای مردمی آن بود. این سیستمی بود که در همان دوسال اول بعد از انقلاب اکتبر در روسیه، بر دوش کارگران و دهقانان و مردم محروم پیروز شد و دستاوردهای عظیم و خیره کننده و بی سابقه ای را به نفع مردم داشت، اما در دوره استالین و بعد از آن به عقب گرایید و چیزی جز سرمایه داری دولتی نبود. به همین دلیل این توده مردم علاقه ای به بقای آن و فداکاری برای آن نداشتند. این سیستم یک سرمایه داری دولتی بود که تحت نام کمونیسم فعالیت میکرد و با فساد و رکود فلج شده بود. اما کوبا بدرجه زیادی فرق میکرد. اینجا هم مردم زیر محاصره اقتصادی فقیر بودند و هستند. اینجا هم اساس مناسبات از کنترل دولتی بر سرمایه ها فراتر نمیرود و یک نوع سرمایه داری دولتی حاکم است. اما کاسترو و دولت کوبا هیچگاه اتکای خود به مردم را از دست ندادند. کاسترو عملا مصالح و منافع مردم را در اولویت خود قرار داد و هیچگاه این جهتگیری را از سیاستهای خود حذف نکرد. این بنظر من راز بقای کوبا و محبوبیت فیدل کاستروست. یکی از ویژگیهای فیدل کاسترو مردمی بودن اوست. همین الان اگر کسی کشور کوچک کوبا را با هر کشور آمریکای لاتین مقایسه کند متوجه میشود که تا چه حد در این کشور مردم احساس شاد بودن و منزلت میکنند. تا چه حد سطح زندگی در کوبا بالاتر است. از نظر درمان، بهداشت، رفاه عمومی، سطح سواد، متوسط سن، تامین شغلی و غیره هیچکدام از کشورهای آمریکایی به گرد پای کوبا نمیرسند. حتی در ایالات متحده آمریکا که ثروتمندترین کشور سرمایه داری دنیا قلمداد میشود خیلی از این چیزها مثل درمان رایگان و بیمه بیکاری و بیمه های اجتماعی کوبا برای مردم عادی یک آرزوی دست نیافتنی است. متوسط سن در کوبا بالای ٨٠ سال است که در رده بالاترین در دنیا محسوب میشود. بنظر من اینها عامل اصلی بقا و دوام و استحکام رژیم کوبا و محبوبیت کاستروست.

***انترناسیونال:*** *در یک نگاه کلی تناقضات بسیاری در سیاست کاسترو و حکومت کوبا می توان دید. از سویی سطح بالای دخالتگری مردم در امور سیاسی و احترام به منزلت انسانی شهروندان، کم بودن فاصله طبقاتی و خدمات اجتماعی نظیر تحصیل و درمان رایگان را میبینیم و از سوی دیگر حکومت تک حزبی و نقض بعضی از آزادی های فردی و اجتماعی نظیر حمله به همجنسگرایان در دهه هفتاد را شاهد هستیم (هر چند که کاسترو بعد ها در این مورد از خودش انتقاد کرد). در سیاست خارجی هم می شود از کمک های انسانی کوبا به مردم سایر کشورهای آمریکای لاتین و حتی آفریقا اسم برد و در کنار آن همراهی و نزدیکی با بعضی از کثیفترین و جنایتکارترین حکومت های سرمایه داری نظیر جمهوری اسلامی. این سیاست ها را چگونه می توان توضیح داد؟*

**علی جوادی:** به واقعیت انكار ناپذیر و توجیه ناپذیری اشاره كرده اید. یك معضل مهم درجامعه كوبا مساله چگونگی سازمانیابی قدرت سیاسی، مساله آزادیهای سیاسی و اجتماعی و حقوق فردی و اجتماعی در این جامعه و همچنین سیاست خارجی این حكومت در دورانهای مختلف است.

از سازمانیابی قدرت سیاسی شروع كنیم. واقعیت این است كه حاكمیت در كوبا در شرایطی كه احزاب از آزادیهای بی قید و شرط سیاسی برخودار نیستند، حق تشكل و تجمع و سازماندهی در زمره حقوق رسمیت یافته در جامعه نیست، آزادی بیان بی قید و شرط نیست، عملا در اختیار و كنترل انحصاری یك نیرو و جریان قرار دارد. به این اعتبار توده وسیع مردم از آزادی عمل در عزل و كنار زدن انتخاب شدگان برخودار نیستند. احزاب نمیتوانند در تعیین سمت و سوی جامعه دخالت مستمر و روشنی داشته باشند. و به همین اعتبار مردم حاكم بر سرنوشت خویش نیستند. و هر زمان كه اراده كنند، نمیتوانند انتخاب شوندگان را عزل و یا تغییر دهند. فقدان آزادیهای فردی و اجتماعی یك ركن پایه ای نقد ما به حكومت در كوبا است. ما مدافع یك حاكمیت شورایی در جامعه هستیم. شوراهایی كه در برگیرده توده مردم و شهروندان است. نهادی که سیاستگذار و مجری سیاستهای مصوب است. نمایندگانش پاسخگو و منتخب مردمند و هر زمان كه مردم اراده كنند، میتوانند این نمایندگان را عزل كنند. ما مدافع آزادیهای بی قید و شرط سیاسی هستیم. ما مدافع آزادی احزاب و آزادی تشكل و تجمع و نقد هستیم. كوبا به این اعتبار جامعه ای محدود و بسته است.

یك ركن اساسی و پایه ای وهمیشگی سیاست خارجی كوبا، ضدیت و تقابل با آمریكا و سلطه این قدرت میلیتاریستی در سطح جهان چه در دوران جنگ سرد و پس از آن بوده است. این تقابل در دوران جنگ سرد، عمدتا به معنای همسویی با جنبشهای "ضد امپریالیستی" و رادیكال در كشورهای "تحت سلطه" بود. اما در دوران حاضر، دوران به پایان رسیدن جنبشهای "ضد امپریالیستی"، در دوران پسا بلوك شرق، دوران شكل گیری حكومتهای هاری مانند جمهوری اسلامی كه آمریكا ستیزی یك ركن هویت سیاسی شان است، معنای بسیار متفاوتی به خود گرفته و به اعتباری به همسویی با برخی از حكومتهای جنایتكار و آدمكش مانند جمهوری اسلامی در سطح جهان ترجمه شده است. این یك سیاستی عمیقا ارتجاعی است. این سیاست بهیچوجه قابل توجیه نیست. سیاستی ضد مصالح آزادیخواهی و برابری طلبی است. همسویی دولت كوبا با جمهوری اسلامی یك نقطه سیاه در كارنامه سیاست خارجی دولت كوبا است.

***انترناسیونال:*** *آیا نقض آزادی های سیاسی و سیاست نزدیکی با حکومت های دیکتاتور و غارتگر را می توان بعنوان فقط بعنوان ایراد هایی در سیاست های فیدل کاسترو ارزیابی کرد؟ کارگر ایرانی و مردم ایران چه قضاوتی در این باره می توانند داشته باشند؟*

**کاظم نیکخواه:** کوبا زیر محاصره اقتصادی مهلکی قرار داشت و هنوز هم دارد و تصور اینکه این جزیره کوچک در شرایطی که قدرتمندترین کشور سرمایه داری جهان گلویش را از نظر اقتصادی گرفته است و هرروز مشغول توطئه کودتا و ترور علیه رهبران آنست میتوانست بدون حمایت فعال بین المللی سوسیالیسم را پیاده کند، تصور مشکلی است. سوسیالیسم یعنی لغو سرمایه داری و برقراری سیستم شورایی و از بین بردن شکافهای طبقاتی. اینها گفتنش ساده است اما لازمه اش یک تحول عمیق و پایه ای و غول آسا در جامعه است. خیلی واقعی بنظر نمیرسد که انسان فکر کند که کوبای تحت محاصره میتوانست این خانه تکانی عظیم و بی سابقه در تاریخ را به تنهایی انجام دهد. لازمه چنین تحولی در یک کشور بنظرم پیوند برقرار کردن با جنبش سوسیالیستی جهانی است. بهرحال این که دقیقا چه میبایست صورت میگرفت موضوع بحث جداگانه ای است. اما میخواهم بگویم که با هیچ توجیهی نمیتوان سرمایه داری دولتی را سوسیالیسم یا بقول توده ای ها "سوسیالیسم واقعا موجود" نامید. یک ذره تردید نباید داشت که رابطه دوستی با دولتهای ارتجاعی و ضد مردمی ای نظیر جمهوری اسلامی را نمیتوان به هیچ دلیل و بهانه ای توجیه کرد. اگر مصالح مردم (و نه فقط مردم کشور خود) اصل باشد یک نیروی سوسیالیست و چپ با هیچ قیمتی حاضر به دست دوستی دادن با قاتلان مردم نمیشود.

میپرسید قضاوت کارگران ایرانی و مردم ایران در ابن باره چه میتواند باشد؟ هرکس که به وضعیت کوبا فکر کند حتما خیلی چیزها در زیر فشار و توطئه و محاصره اقتصادی برایش قابل فهم است اما خیلی چیزها برایش قابل قبول نیست. سرمایه داری دولتی بهر دلیلی هم که پابرجا مانده باشد بهرحال سرمایه داری دولتی است.

ما باید این را جا بیندازیم و از آن دفاع کنیم که اولا هیچ توجیهی برای محدود کردن آزادی های سیاسی قابل قبول نیست. ما آزادی نامحدود و بدون قید و شرط سیاسی، آزادی احزاب و آزادی بیان و امثال اینها را اصل میدانیم و سرکوب و نقض آزادیها را در هیچ شرایطی قبول نداریم و با هیچ دلیل قابل توجیه نمیدانیم. کسی که به این یا آن دلیل نقض آزادیهای سیاسی مردم را توجیه میکند معلوم است که مدافع آزادی سیاسی نیست. این باید اول روشن باشد. نکته بعدی اینست که تبلیغاتی که علیه رژیم کوبا میشود بطور واقعی همه قابل اتکا و درست نیست. بخش زیادی از این تبلیغات با موضع تبلیغ کنندگانش علیه کمونیسم ربط مستقیم دارد. همانها که از "دیکتاتوری" کاسترو های و هوی راه می اندازند، از رژیمهای آدمکشی نظیر پادشاه عربستان و اردن و حکومت اسلامی ایران و پینوشه و تاچر و امثالهم دفاع کرده اند دفاع میکنند. امرشان چیز دیگری است. وگرنه اینها را هم میگفتند و میدیدند که یک محاصره اقتصادی و توطئه ها و دسیسه ها چه بلایی سر مردم یک کشور کوچک که میخواهند خود سرنوشتشان را بدست گیرند آورده است. و این توطئه ها و محاصره ها را هم محکوم میکردند. بهرحال روشن است که در کوبا آزادیهای نامحدود سیاسی و آزادی احزاب جاری نیست اما مردم این کشور زیر خفقان و سرکوب به اندازه ای که در خیلی از کشورهای سرمایه داری بازار آزاد قرار دارند، نیستند. قضاوت ما هم باید همین باشد. نه چیزی بیشتر و نه کمتر.

***انترناسیونال****: آیا ویژگی هایی که از آن اسم بردیم نظیر سطح بالاتر دخالتگری مردم در امور سیاسی در مقایسه با کشورهای اروپا و اموری نظیر تحصیل و درمان رایگان و وجود جامعه ای شادتر در مقایسه با سایر کشورهای آمریکای جنوبی را می توان به سوسیالیسم ربط داد؟ و از نظر اقتصادی تا چه حد می توان اقتصاد کوبا را به سوسیالیسم مربوط دانست؟*

**علی جوادی:** این واقعیتها حداقل در این دوران، در دوران پس از فروپاشی بلوك شرق و اعلام "شكست كمونیستم" به قول منصور حكمت ناشی از وزش "نسیم سوسیالیسم" در كوبا بوده است. واقعیت این است كه علیرغم شكست بلوك شرق، علیرغم تبلیغات عظیم ضد كمونیستی بورژوازی جهانی، سوسیالیسم حال با هر تعبیری كماكان یك ایده زنده و معتبر در سطح جامعه كوبا است و تاثیر و مهر خود را بر تحولات این جامعه كوبیده است. دستاوردهای ذكر شده در این دوره علی الخصوص ناشی از تلاش این گرایش اجتماعی در سطح جامعه است.

اما در دوره بلوك شرق این تلاشها محصول تلاقی دو گرایش سوسیالیستی و ناسیونالیسم چپ در آن برهه بوده است. واقعیت این است كه از اواخر دهه ٥٠ به بعد مساله توسعه اقتصادی كشورهای عقب مانده و یا تازه استقلال یافته و توسعه بازار داخلی و دستیابی به یك دینامیسم مستقل و ملی برای رشد اقتصادی، بخشی از آرمان اقتصادی ناسیونالیسم چپ را تشكیل میداد. اركان این استراتژی اقتصادی عبارت بودند از: تشكیل دولت های مستقل، حمایت از بازار داخلی توسط دولت، ایفای نقش همه جانبه دولت در امر زیرساختهای اقتصادی و تولیدی. دهه های ٦٠ و ٧٠ دهه های آزمایش و بعضا موفقیت این الگوی اقتصادی در برخی از كشورهای تازه استقلال یافته بودند. و همانطور كه قبلا گفته شد این الگوی اقتصادی با تحولات عظیم اقتصادی و سیاسی در دهه هشتاد عملا ناكارآمدی خود را با رشد و گسترش سرمایه نشان دادند و به بحران و بن بست كشیده شدند.

به این اعتبار جامعه كوبا یك جامعه سوسیالیستی به معنای ماركسی كلمه نبود و نیست. اقتصاد سوسیالیستی در هیچ دوره ای در این جامعه حاكم نبود. مناسبات اقتصادی سرمایه داری، در شكل دولتی آن، كماكان مناسبات اقتصادی حاكم در جامعه است، هر چند كه تغییرات معینی به نفع آزادی بازار و عملكرد بازار در حال صورت گرفتن است. روشن است كه استقرار جامعه سوسیالیستی در درجه اول مستلزم نابودی مناسبات سیاسی و اقتصادی سرمایه و الغای كارمزدی و نابودی شكاف طبقاتی است. چنین تحولی هرگز در جامعه كوبا در دستور قرار نگرفت.

***انترناسیونال:*** *تاثیر انقلاب کوبا و فیدل کاسترو در تحولات سیاسی و اجتماعی در کشورهای مختلف دنیا و بویژه در آمریکای جنوبی چه بود؟ آیا می توان این تاثیرات را فقط در مورد توجه قرار گرفتن مشی چریکی توسط بعضی از سازمانهای چپ، خلاصه کرد؟*

**کاظم نیکخواه:** انقلاب کوبا آموزشها و درسهای زیادی برای همه مردم دنیا داشت و دارد. این انقلاب هنوز هم موضوع مطالعه و تحقیقات در میان خیلی از آکادمیسینها است که چگونه مردم یک کشور کوچک توانستند در کنار گوش بزرگترین ابرقدرت تاریخ، حکومت دست نشانده آمریکا را سرنگون کنند و سرمایه های آمریکائی را مصادره کنند و در مقابل محاصره و توطئه ها و دسیسه ها دوام بیاورند و در عین حال بهبودهای جدی در زندگی خود ایجاد نمایند. فکر نمیکنم قبل از این انقلاب چنین چیزی در مخیله هیچ متفکر چپ یا راستی میگنجید. چه شد که انقلاب شد؟ چه شد که انقلاب به صورت سنتی و شناخته شده صورت نگرفت بلکه با یک جنگ پارتیزانی شروع شد؟ چه شد که نیروی رهبری کننده این انقلاب نه یک حزب کمونیست بلکه یک گروه پارتیزانی بود؟ تا چه حد جنبشها و حمایتهای جهانی در دوام دولت کوبا نقش داشت؟ چه شد که ایالات متحده نتوانست این انقلاب را همان ابتدا در نطفه خفه کند؟

اینها موضوع بحثهای زیادی است. یادم می آید که رژی دبره فیلسوف چپگرای فرانسوی همان موقع ها در مورد انقلاب کوبا عبارت "انقلاب در انقلاب" را بکار برد. دقیقا در خود مسیر و سنت انقلاب هم یک انقلاب صورت گرفته بود. خیلی ها بعد از انقلاب کوبا تلاش کردند الگوی کوبا را تکرار کنند و مردم را دور بزنند یا بقول خودشان "با موتور کوچک" چریکی موتور بزرگ مردم را به حرکت در آورند اما به جایی نرسیدند. از جمله خود چه گوارا که میخواست همین الگو را در بولیوی پیاده کند و به یک فاجعه و قتل فجیع خودش و همراهانش انجامید. جنبشهای چریکی بسیاری در دنیا و از جمله در ایران با الگو برداری از کوبا راه افتاد. که همه آنها بی سرانجام و بی نتیجه ماندند.

اما مهمترین درس انقلاب کوبا بنظرم این بود که یک بار دیگر نشان داد که خلاصی از شر دولتهای سرمایه داری ممکن است. مردمی که اراده کنند میتوانند در برابر قدرتمندترین دولتها بایستند و پیروزمند بیرون آیند. این درس را انقلاب اکتبر برای اول بار ثابت کرده بود و انقلاب کوبا مجددا آنرا ثابت کرد. برای موفق شدن در این مسر رهبری تیزبین و جسور و مصمم یک اصل است که اوضاع را دقیقا ارزیابی کند، نقطه ضعفهای دشمن را بشناسد و از نقطه ضعفهای جنبش خود بی روحیه نشود و با عزم و اراده به پیش گام بردارد و بتواند مردم را در این مسیر مدام با خود همراه کند. بنظرم این درس اصلی انقلاب کوبا و همه انقلابات علیه دیکتاتوری های سرمایه است. و همچنان معتبر است و بسیار مهم و تاریخی است.